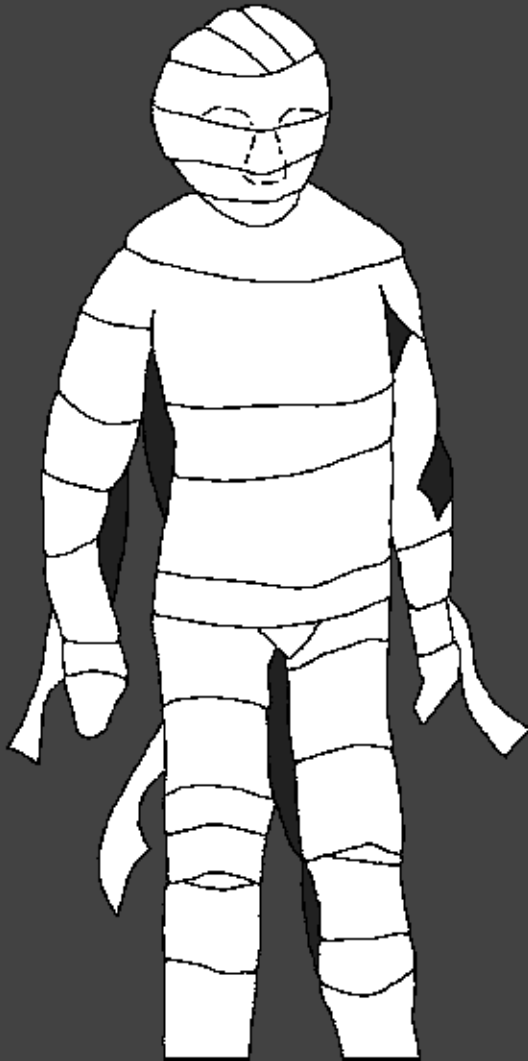


کتاب مقدس برای کودکان
تقدیم می کند



الیشع، مرد
معجزه



نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: Lazarus

Alastair Paterson

بازگویی از: Ruth Klassen

ترجمه شده توسط: شیدا

ناشر: Bible for Children

www.M1914.org

©2022 Bible for Children, Inc.

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



گاوها برای کشیدن گاو آهن و
شخم زدن زمین کافی نبودند.
یک گاو دیگر لازم بود ولی این
موضوع مانع از کار کشاورز
جوانی به نام الیشع نشد!




یازده جفت گاو داشت ولی دوازدهمی،
جفت نبود پس او جای خالی گاو
جفت دوازدهم را گرفت. حتما او
مردی سخت بوده است. کوش،
زرنگ بوده است.
بوده است.



هنگامی که الیشع مشغول شخم
زدن بود، ایلیا پیامبر خدا آمد و
او را صدا کرد. مرد جوان
مزرعه خود را ترک کرد تا
بنده خدا شود. روزی خداوند
ایلیا را در گردبادی به
آسمان برد و سپس

الیشع پیامبر خدا برای
قوم اسرائیل شد.





اگرچه الیشع غمگین بود زیرا ایلیا
رفته بود، اما او دعا کرد که خدا مانند
ایلیا به او قدرت دهد. الیشع عبای
ایلیا را برداشت و آن را به آب
جاری رودخانه زد.

آب شکافته و به دو
قسمت تقسیم شد!
حالا الیشع دانست
که خدا با او است.





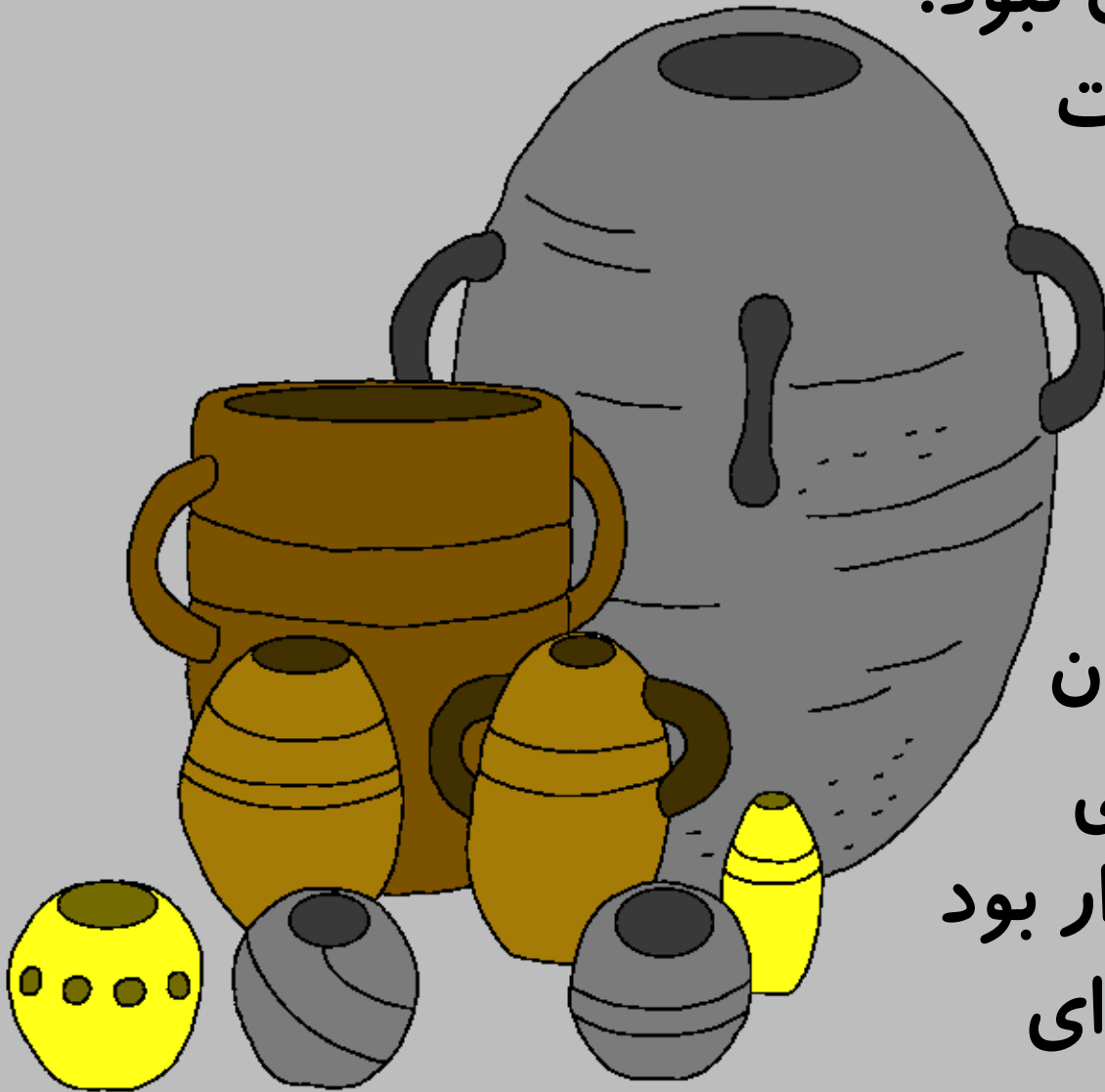
در حالی که ایشع به
شهری به نام بیت‌ئیل
می‌رفت، برخی از جوانان او
را مسخره کردند و فریاد
زدند: "آی کچل برو!" آنها
اهمیتی ندادند که ایشع
بنده خدا باشد. ناگهان اتفاقی
وحشتناک برای آنها رخ داد.
دو خرس ماده از جنگل
بیرون آمدند و چهل و دو
جوان را تکه تکه کردند.



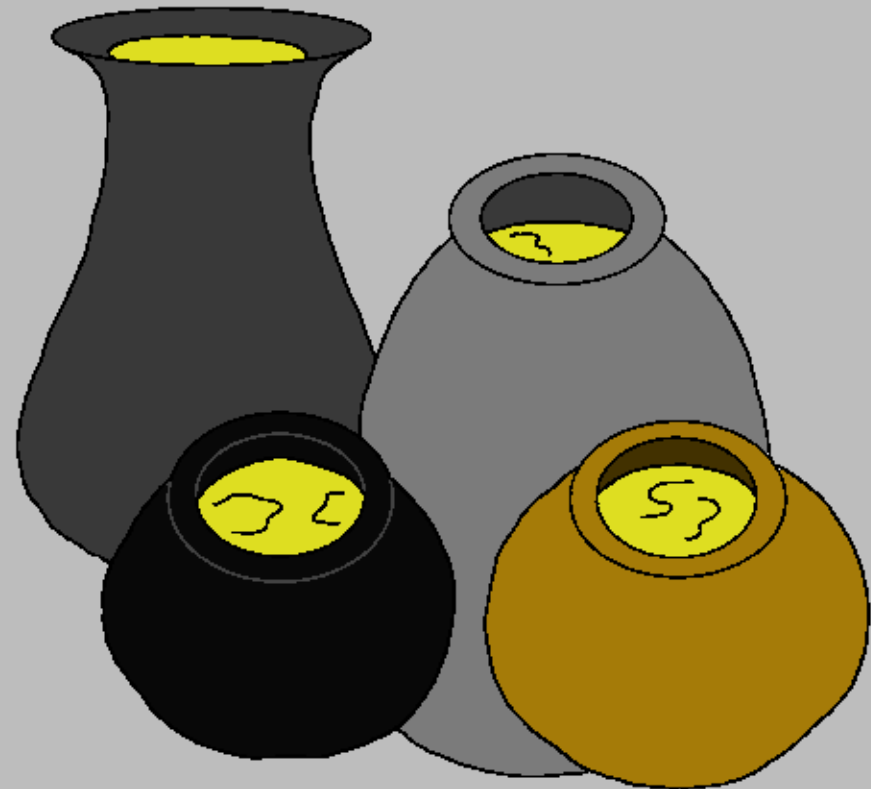
روزی ایلیشع با بیوه‌ای روبرو شد که مبلغی بدهکار بود و قادر به بازپرداخت آن نبود.

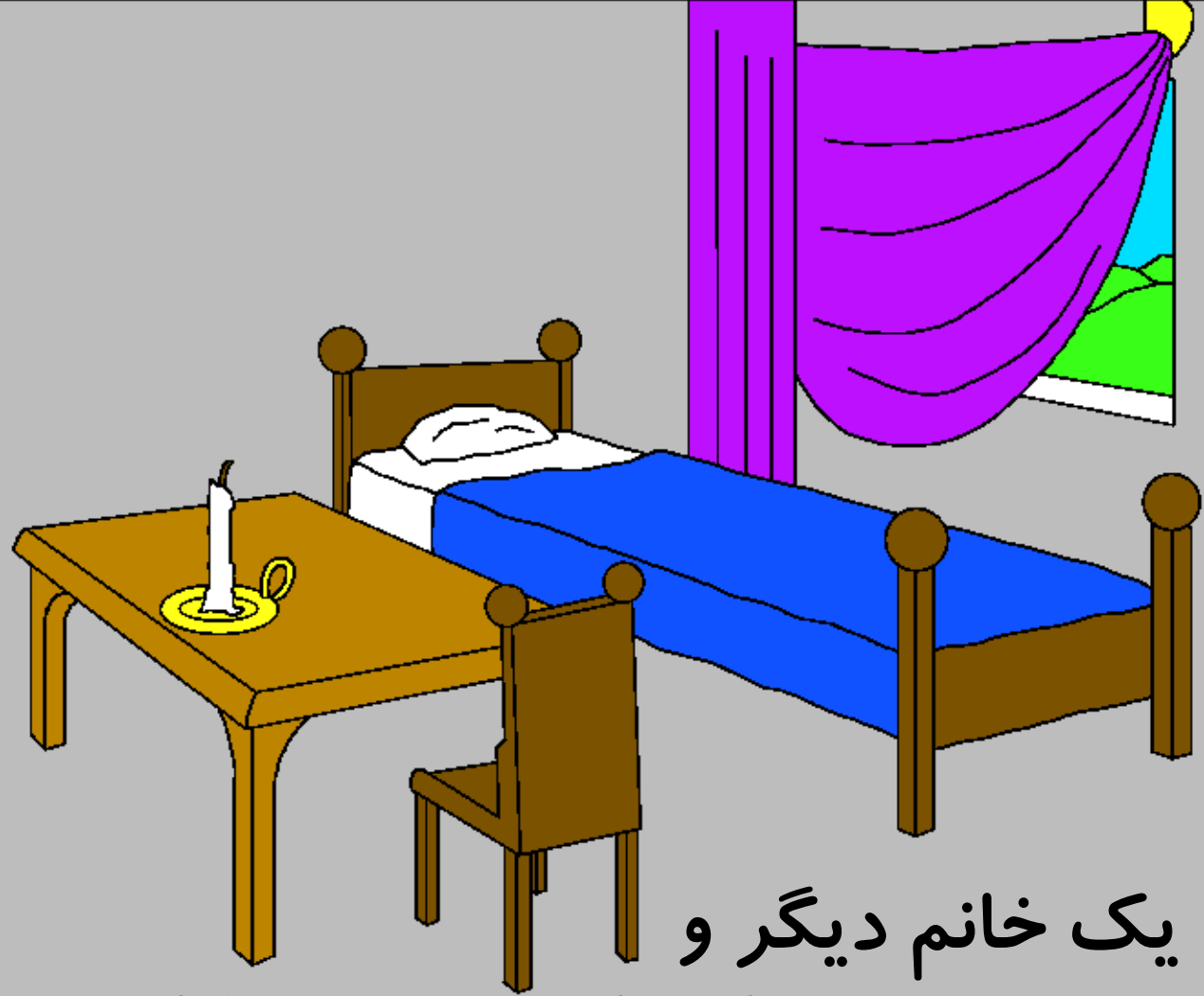
طلبکار وی برای بدست آوردن پول خود قصد داشت دو پسر بیوه را به عنوان برده بگیرد. ایلیشع گفت:

"برو، از همه همسایگان خود هرچه ظرف خالی دارند، بگیر." خدا قرار بود کار شگفت‌انگیزی برای آن خانم انجام دهد.



بیوه فقط یک ظرف کوچک
روغن در خانه داشت. اما از
آن ظرف کوچک، روغن
کافی ریخت تا همه آن
ظروف پر شوند! اگر مردم
آن زمان وان داشتند، فکر
می‌کنید خدا آن را نیز پر
کرده بود؟ بیوه زن روغن
را فروخت و پسرانش را از
برده شدن نجات داد.





یک خانم دیگر و
همسرش، بر بام خانه خود، یک اتاق مخصوص الیشع
درست کردند تا او بتواند هر گاه به آن شهر می‌رود، آنجا
بماند. در اتاق او تخت، میز، صندلی و چراغ گذاشتند.



الیشع با خود فکر کرد که چگونه می‌تواند مهربانی این زن و شوهر را جبران کند. وقتی فهمید فرزندی ندارند، چیزی گفت که خانم به سختی می‌توانست باور کند. او گفت:

"سال آینده در همین زمان،

پسری در آغوش

خواهی داشت."

بله، حقیقت

داشت. یک سال

بعد کودک متولد شد.



چند سال بعد همان کودک با پدرش در میان دروگران بود که ناگهان ناله کنان فریاد زد: "آی سرم! آی سرم!". پسر را پیش مادرش بردند. او تا ظهر روی زانوی مادر نشست و سپس مرد. مادرش او را روی تخت اتاق الیشع خواباند.

به نظر شما چه کسی می تواند
به این پدر و مادر غمگین
کمک کند؟



گفتی ایسح؟ درست است! زن الاغی را زین کرد و با سرعت تمام به جستجوی او رفت. ایسح به خانه آنها رفت و وارد اتاقی شد که در خانه آنها داشت. به تنهایی به طبقه بالا رفت و به درگاه خداوند دعا کرد.



خدا پسر را به زندگی برگرداند. ایشع مادر آن پسر
را صدا زد و گفت: پسرت را بردار. حتما می‌توانید
حدس بزنید که چقدر
خوشحال بوده!



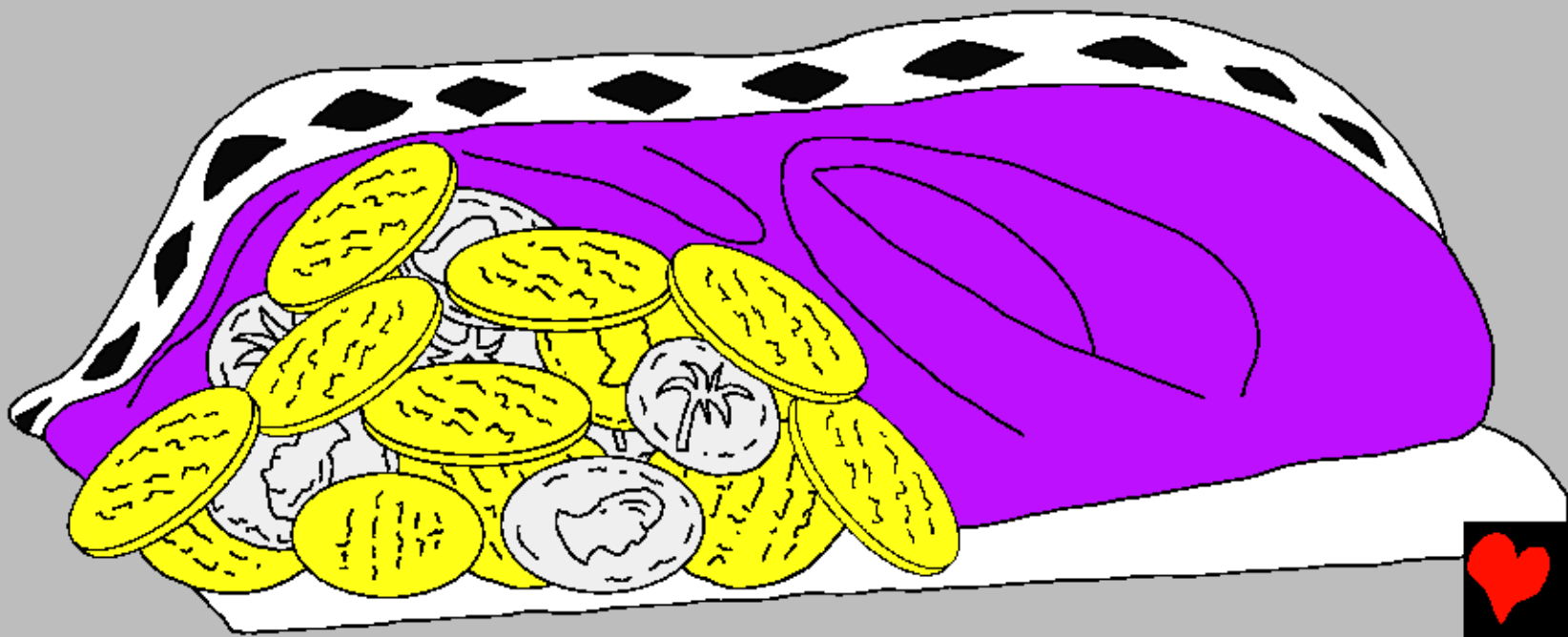
در سرزمینی نزدیک به
سوریه، یک فرمانده ارتش
به نام نعمان زندگی می
کرد. او شجاع و نیرومند
بود اما یک بیماری پوستی
وحشتناک به نام جذام
داشت.



همسر نعمان یک کنیز
جوان داشت که از اسرائیل
اسیر شده بود. این دختر
جوان گفت: "کاش نعمان
پیش پیامبری می رفت که
در اسرائیل است! زیرا او را
از جذام شفا می داد."



نعمان بلافاصله برای دیدن پیامبر عازم شد و با خود مقدار
زیادی لباس، نقره و طلا به عنوان هدیه برد.



خادم الیشع بیرون آمد و گفت: "برو و خودت را در

رود اردن هفت مرتبه بشوی

تا پاک شوی." نعمان

خشمگین شد. آیا او نمی

توانست در رودخانه

های تمیز و تازه سرزمین

خودش یعنی سوریه

بدنش را شستشو دهد؟

با عصبانیت برگشت و به

طرف خانه رفت.





خوشبختانه، خادمان نعمان با او
صحبت کردند تا از دستور
الیشع اطاعت کند. بنابراین
نعمان رفت و هفت بار
در اردن فرو رفت و از
جذام شفا یافت! سپس
نعمان خدای واقعی، خدای
الیشع، پروردگاری را که
از جذام او را شفا داده
است، پرستش کرد.





خدا حتی پس از مرگ،
بنده اش الیشع را به کار
گرفت. یک روز مردی در غاری
که الیشع مدتها قبل در آن دفن
شده بود، به خاک سپرده شد.

هنگامی که جسد مرد به
استخوان های او برخورد
کرد، مرد زنده شد و روی
پاهایش ایستاد. به راستی
که خداوند قدرت عظیم
خود را از طریق بنده وفادار
خود الیشع، نشان داد.



الیشع، مرد معجزه

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

دوم پادشاهان ۱۳-۲

"کشف کلام تو نور می بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰



پایان



داستانهای کتاب مقدس با ما در بارهٔ خدایی صحبت می‌کنند که ما را آفرید و ارادهٔ او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند. مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانهٔ خود را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح پس از مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری و از او بخواهی که گناهان تو را بپامزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسیای عزیز من ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان من بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد زندگی من بشوی و گناهان مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو زندگی کنم. کمک کن تا به عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و برای تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! انجیل یوحنا ۳: ۱۶

